

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه 10

اول پادشاهان ۱۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

همانطور که شنیده‌اید، ما در حال بررسی فصل ۱۱، آخرین نوشته در مورد سلیمان، هستیم. در پایان هفته گذشته، به تثنیه ۱۷: ۱۵-۱۹ نگاهی انداختیم که راهنمایی است که خداوند در تثنیه برای رفتار با یک پادشاه ارائه می‌دهد. و در اینجا سه نکته ذکر شده است.

اسب‌های زیادی برای خود جمع نکنند و مردم را برای جمع‌آوری اسب‌های زیاد به مصر بازگردانند، زیرا ۱. خداوند گفته است که دیگر هرگز به آن راه برنخواهید گشت. ۲. زنان زیادی برای خود نگیرند، مبادا دلش برگردد. ۳. و نقره و طلای بیش از حد برای خود جمع نکنند.

در فصل ۱۰، آیه ۲۶، سلیمان ارابه‌ها و اسب‌ها را جمع‌آوری کرد. او ۱۴۰۰ ارابه و ۱۲۰۰۰ اسب داشت که آنها را در شهرهای ارابه‌رانی و همچنین نزد خود در اورشلیم نگهداری می‌کرد. پادشاه نقره را در اورشلیم به اندازه سنگ‌ها فراوان و چوب سرو را به اندازه انجیر چنار در کوهپایه‌ها فراوان کرد.

اسب‌های سلیمان از مصر و سیسیل وارد می‌شدند. بازرگانان سلطنتی آنها را به قیمت روز از سیسیل خریداری می‌کردند. آنها یک ارابه را از مصر به قیمت ۶۰۰ شیکل نقره و یک اسب را به قیمت ۱۵۰ شیکل نقره وارد می‌کردند.

آنها همچنین آنها را به همه پادشاهان حثیان و آرامیان صادر می‌کردند. اما سلیمان پادشاه، علاوه بر دختر فرعون، زنان بیگانه بسیاری را از موآبیان، عمونیان، آدومیان، صیدونیان و حثیان دوست می‌داشت. آنها از ملت‌هایی بودند که خداوند درباره آنها به بنی‌اسرائیل گفته بود و شما نباید با آنها ازدواج کنید، زیرا آنها مطمئناً قلب شما را به سوی خدایان خود خواهند چرخاند.

با این وجود، سلیمان با عشق به آنها چسبیده بود. او ۷۰۰ همسر سلطنتی و ۳۰۰ صیغه داشت و همسرانش او را گمراه کردند. پس چه اشتباهی رخ داده است؟ لطفاً به پاراگراف آخر این بخش از تثنیه نگاه کنید.

وقتی او بر تخت پادشاهی خود بنشیند، نسخه‌ای از این شریعت را که مورد تأیید کاهنان لای است، برای خود در کتابی خواهد نوشت و آن را نزد خود خواهد داشت و تمام روزهای زندگی‌اش آن را خواهد خواند تا با حفظ تمام کلمات این شریعت و این فرایض و انجام آنها، یاد بگیرد که از خداوند، خدای خود بترسد. به نظر شما چه اتفاقی افتاده است؟ او این کار را نکرد. فکر می‌کنم می‌توانیم این را در ادامه‌ی کتاب پادشاهان ببینیم.

خواهیم دید که بیشتر پادشاهان این کار را نمی‌کردند. حقیقت بسیار ساده برای من و شما این است که ما باید در کلام باشیم. ما باید کلام را به طور مداوم، همانطور که دیدیم، داشته باشیم، به طور مداوم وجدان خود را تقویت و آموزش دهیم.

برای من واضح است که سلیمان اصلاً از این موضوع خبر نداشت. نمی‌توانم تصور کنم که اگر می‌دانست، حداقل کمی از خودش مراقبت نمی‌کرد. اما واضح است که او اصلاً از خودش مراقبت نکرد.

هر کاری که به دستش می‌آمد، انجام می‌داد. هفته‌ی پیش دوباره در مورد ثروت و اینکه چگونه ثروت، تا آنجا که به کتاب مقدس مربوط می‌شود، می‌تواند یک نعمت یا یک نفرین باشد، صحبت کردیم. و من به وضوح فکر می‌کنم، در مورد سلیمان، به یک نفرین تبدیل شده بود.

بنابراین، در آیه ۲ به ما یادآوری می‌شود که ازدواج با این زنان خارجی ممنوع است. شما نباید با آنها ازدواج کنید. اما آیا به یاد دارید که در فصل ۳ چه اتفاقی افتاد؟ و شاید بخواهید به اینجا برگردید.

در همان ابتدا، پس از دو فصل مربوط به تأسیس پادشاهی سلیمان، و در ابتدای آن جمله‌ی زیبا در مورد درخواست حکمت، قبل از آن، در همان آیه‌ی اول، سلیمان با فرعون پیمان اتحاد بست، به مصر آمد و با دخترش ازدواج کرد. او دختر را به شهر داوود آورد تا زمانی که ساخت کاخ و معبد خداوند را به پایان رساند. به نظر شما چرا ویراستار، نویسنده یا گردآورنده‌ی کتاب در اینجا در فصل ۱۱ به ممنوعیت اشاره می‌کند اما در همان فصل ۳ به آن اشاره‌ای نمی‌کند؟ و چرا همانجا، جایی که آشکارا این رسم از آنجا شروع می‌شود، آن را برجسته نمی‌کند؟ در همان آغاز سلطنتش، او با ازدواج با یک زن خارجی، قانون خدا را می‌شکند.

چرا ویراستار تا الان صبر کرده تا این را به ما یادآوری کند و در فصل ۳ به ما نگفته است؟ آن موقع اوضاع خوب پیش می‌رفت. اوضاع خوب پیش می‌رفت! باشه؟ بله؟ خب، آیه ۳ می‌گوید که او در آن زمان خداوند را دوست داشت. او خداوند را دوست داشت.

و؟ باشه؟ بعد فکر کرد که با یکی متوقف شده. بله؟ بله؟ دیگه تموم شده بود. بله؟ اما چرا نویسنده به ما یادآوری نمی‌کنه که این کار درستی نبود؟ حالا شما می‌گید، خب، آیا خدا جواب رو بهت گفت، اسوالد؟ نه نگفت.

اما باز هم، این بخشی از مطالعه کتاب مقدس است، مشاهده و پرسیدن. من فکر می‌کنم، در تمام این مسیر، ویراستار می‌خواهد ما خودمان مسائل را جمع کنیم. او می‌خواهد ما بگوییم، یک دقیقه صبر کن صبر کن.

در تمام این تصاویر درخشان از سلیمان، فکر می‌کنم او می‌خواهد ما بگوییم، اما در مورد چه، و در نهایت وقتی به اینجا به شماره ۱۱ می‌رسد، در صورتی که ما آن را نفهمیده‌ایم، حالا می‌خواهد آن را با چکش ثابت کند. اما فکر می‌کنم این، بسیار شبیه کتاب داوران است. نویسنده می‌خواهد ما درگیر شویم.

او می‌خواهد ما فکر کنیم. حالا، یک دقیقه صبر کنید، یک دقیقه صبر کنید. و بنابراین، خیلی آسان است فکر می‌کنم می‌توانم برای خودم بگویم، سال‌ها، من فقط از فصل ۳، آیه ۱ عبور کردم و به آن متن زیبا در مورد درخواست حکمت توسط او رسیدم، و از همان ابتدا متوجه نشدم که بذر شر کاشته شده است.

همانطور که وقتی داشتیم درباره فصل سوم صحبت می‌کردیم گفتم، منظورم این است که چه معامله‌ای چه معامله‌ای. فرعون مصر؟ مصر در دوران سختی قرار گرفته بود. آنها دیگر آن چیزی نبودند که وقتی اهرام می‌ساختند، بودند.

اما با این حال، کشور بزرگی بود. کشور قدرتمند، کشور ثروتمند. وای، آیا او می‌خواهد با من متحد شود؟ و یکی از دخترانش را به من بدهد؟ اوه، چه معامله‌ای.

شیطان اینطوری کار می‌کنه. چه معامله‌ای. چه معامله‌ای.

و بنابراین، ما در اینجا، هشت فصل بعد، شکوفایی بذر شر را می‌بینیم. اکنون، صدها سال بعد، پس از تبعید و بازگشت از تبعید، عزرا و نحامیا هر دو با وحشت متوجه می‌شوند که صد سال پس از بازگشت، قوم اسرائیل، از جمله کاهنان و رهبران، با زنان خارجی ازدواج می‌کنند. هر دو، عزرا و نحامیا، فقط مبهوت شده‌اند.

و آنها از مردم می‌خواهند که همسران و فرزندان غیریهودی خود را طلاق دهند. این امر مرتباً و مرتباً به عنوان نمونه بارز تعصب مذهبی مورد حمله قرار می‌گیرد. آنها آنقدر بی‌رحم هستند که این ازدواج‌ها را از هم می‌پاشند.

خب، می‌خواهم در موردش فکر کنیم. در مورد این ممنوعیت ازدواج با افراد غیرمذهبی چطور؟ آیا این تعصب مذهبی است؟ یا نه؟ نظر شما چیست؟ خب، به نوعی، این به خاطر وجود آنها بود؛ آنها به دنبال بقای ملی بودند که باید بر اساس اطاعت از خدا باشد. بله.

بنابراین، آنها نگاه می‌کردند، متعصب نبودند، آنها به خاطر ملتی که خدا برای آشکار کردنش به آنها تعیین کرده بود، فعال بودند. آنها به خاطر ملتی که خدا خود را برای آشکار کردنش به آنها تعیین کرده بود، فعال بودند. بله.

مشکل ازدواج با کافران چیست؟ دیوید؟ خب، یک چیز این است که از آنجایی که این کافران سیستم ایمانی کاملاً متفاوتی دارند، جهان‌بینی کاملاً متفاوتی دارند، قرار است بچه‌ها را بزرگ کنند. بچه‌ها با پدرشان نمی‌مانند مگر اینکه بخواهند حرفه او را دنبال کنند. آنها با مادرشان هستند.

همه آن بچه‌ها بت‌پرست‌های کوچکی خواهند شد، و این پایان داستان است. نکته دیگر این است که حتی آن مرد هم می‌تواند آنجا بنشیند، و شما می‌توانید مدت زیادی با چکه کردن کنار بیایید تا زمانی که از بین برود.

بله. ازدواج با کافران حداقل باعث تنش می‌شود. شما به این اعتقاد دارید، من هم به آن اعتقاد دارم.

من می‌خواهم به کلیسا بروم، و تو نمی‌خواهی. من نمی‌خواهم به کلیسای تو بروم؛ تو می‌توانی به کلیسای من بروی. تنش.

و در بدترین حالت، یک تراژدی. داری با کسانی که خدایی را که می‌پرستی تحقیر می‌کنند، یکی می‌شوی - داری با کسانی که خدایی را که می‌پرستی تحقیر می‌کنند، یکی می‌شوی.

بله، بله. جالب اینجاست که پولس آن را به عنوان یوغی نابرابر توصیف می‌کند - مانند اسب و گاو نر با هم.

و این کار نخواهد کرد. این کار نخواهد کرد. بنابراین، از همان ابتدا، خدا می‌گوید، شما باید یک تن شوید، و یک تن شدن به معنای یک ذهن شدن است.

و اگر به عنوان یک زوج دودل باشید، احتمالاً به عنوان تک تک افراد در این زوج نیز دودل خواهید بود. بنابراین، او می‌گوید، و من الان به اندازه گذشته فرصت صحبت با نوجوانان را ندارم، اما همیشه تأکید می‌کنم که با کافران قرار نگذارید.

، چون خیلی راحت میشه عاشق چیزی شد که فکر می‌کنی فقط به قرار ملاقات ساده‌ست، حالا، باز هم استثناهایی برای این قانون وجود داره. من کسانی رو می‌شناسم که به دختر مؤمن، شوهر بی‌مؤمنشون رو به مسیح علاقه‌مند کرده، اما خیلی‌های دیگه رو هم می‌شناسم که هر دو فقط از هم جدا شدن

شاید او هنوز به کلیسا رفته باشد، اما ایمانش تضعیف و تحلیل رفته است، و فرزندانش، اغلب، کافر شده‌اند. دیوید به طور خاص به این نکته اشاره کرد که مرد نباید با زن کافر ازدواج کند. امروزه هنوز هم صادق است که شما نمی‌توانید شهروند اسرائیل شوید، مگر اینکه مادرتان یهودی بوده باشد

اگر مادرت یهودی بوده، آنوقت فکر می‌کنند، بله، امیدی هست. اما اگر فقط پدرت بوده، بی‌خیالش شو. شانس نداری.

خب، این هم از آن. آن تأکید بر حفظ وحدت ایمان به منظور حفظ ایمان. و به ویژه، همانطور که مارکوس اشاره کرد، در زمان عزرا و نحمیا، زمانی که آنها بسیار سست و بی‌تفاوت بودند، و دختر یک خدای بیگانه را به محراب خداوند می‌آوردند، که این همان چیزی است که ملاکی می‌گوید

او می‌گوید ما با یکدیگر عهدی داریم و شما با آوردن دختر یک خدای بیگانه به داخل محراب، آن عهد را شکسته‌اید. خب، آنها او را به معبد نیاوردند. فکر می‌کنم شکی در این نیست

پس، او از کدام حرم صحبت می‌کند؟ حرم بدن. شما بت‌پرستی را وارد حرم خدا کرده‌اید. بنابراین، این موضوع تعصب مذهبی نیست

این مسئله به استقامت و حفظ ایمان مربوط می‌شود. بنابراین، باز هم، همانطور که ما فرصت‌هایی با نوه‌ها و دیگران داریم که سعی می‌کنند این نکته را مطرح کنند، با کفران قرار نگذارید. حال، بچه‌ها نمی‌توانند درک کنند که ابراز محبت چقدر دشوار است

اما همه ما این را می‌دانیم. خب، در آیه ۴، قلب سلیمان توصیف شده است؛ در فصل ۱۱، مطمئناً قلب سلیمان به عنوان قلبی توصیف شده است که دیگر کامل نیست. و در برگه شما، ترجمه‌های دیگری از کلمه عبری را به شما ارائه دادم

کینگ جیمز کامل است، ای‌اس‌وی کاملاً درست است، ای‌اس‌وی کاملاً فداکار است، آی‌بی کاملاً فداکار است و ال‌تی کاملاً وفادار است. همه آنها برای درک این مفهوم از چیزی که کامل است، که به خودی خود کامل است، تلاش می‌کنند. بنابراین، این به چه معناست؟ وقتی در مورد کسی صحبت می‌کنیم که قلبی کاملاً متعلق به خداست، در مورد چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ این در زندگی امروز چگونه به نظر می‌رسد؟ هر جنبه‌ای از زندگی تحت اراده خداست... هر جنبه‌ای از زندگی تحت خواست خداست، بله، یا فرمان خداست، بله

دیگه چی؟ تو کاملاً از دنیا جدا شدی. باشه، می‌خوام بهت در این مورد کمک کنم. چطور می‌تونم کاملاً از دنیا جدا بشم؟ با اینکه اجازه ندیم هیچ چیزی تو دنیا شخصیت تو رو تعریف کنه

باشه، فکر کنم باید ازت بخوام دنیا رو برام تعریف کنی. سیستمی که الان هست از طرف خدا نیست. باشه، باشه

تاریکی... به این چی میگن؟ پادشاهی تاریکی، یا پادشاهی این دنیا؟ باشه، باشه. در یونانی میشه استویکیا، که یعنی... پس، منظورت زندگی در صومعه نیست؟ نه. باشه، باشه، باشه

خب، نگرش‌ها و طرز فکرها. بیایید کمی در مورد آن صحبت کنیم. نگرش‌های سیستم دنیوی چیست؟ قدرت به شما اهمیت می‌دهد.

باشه. برای بقیه‌ی شما، راحت باشید که اینجا نظر بدید. از نظر سیاسی درست می‌گه.

از نظر سیاسی درست است، باشه. باشه. دیگه چی؟ خودت رو راضی کن.

خیلی خب. به هر قیمتی خودت را راضی کن. دیگه چی؟ از انتظارات هر چیزی که الان مد شده پیروی کن.

مالکیت همه چیز است. به جز چیزهای بیشتر، برای چه چیزی می‌توان زندگی کرد؟ و این تمام چیزی است که وجود دارد. درست است.

همه چیز ذهنی است. اشیا معیار امنیتی ما برای همه چیز هستند.

من یک نظر فوق‌العاده در این مورد دارم. اینجا شماره شش است. در مدرسه یکشنبه، کامپیوترم را باز می‌کردم و یک حرف اشتباه در رمز عبور وارد می‌کردم و باز می‌شد.

و من گفتم، نه، این کامپیوترها همیشه اصرار دارند که شما درست متوجه شوید. یکی از اعضای کلاس گفت که هیچ قطعیتی وجود ندارد. بله، وجود دارد.

از کامپیوتر بپرس. خیلی خب، خیلی خب. و من اونجا می‌گم، لذت از هر نوعی

نه تنها همه چیز ذهنی است، بلکه نسبی هم هست. بله. بسیار خب، پس داریم تعریف می‌کنیم که یک قلب کامل چه شکلی نیست.

از این سیستم دنیوی جداست. بیایید دوباره به جنبه‌ی مثبت برگردیم. داشتن قلبی که کاملاً از آن خداست به چه معناست؟ دیوید؟ من این را درست متوجه نمی‌شوم.

این راه شروع کردن نیست. اما، بله، چون یک عبارت وجود دارد و چیزی به همین معنی است، این چیزی است که من تمام مدت به آن فکر می‌کردم: اینکه عشق قدرت یک تعهد انحصاری را دارد. به عبارت دیگر وقتی آن را داشته باشید، آنقدر کامل و پرکننده است که جایی برای هیچ یک از موارد دیگر وجود ندارد.

بله، بله. قدرت دفعی یک محبت جدید. این حرف توماس کمپبل، کشیش پیوریتن بریتانیایی، حدود سه قرن پیش است.

این به سادگی هر چیز دیگری را خالی می‌کند. همه چیز را در بر می‌گیرد و بنابراین، بر هر چیز دیگری در زندگی ما تأثیر می‌گذارد. بنابراین این نوع تعهد به او، تمام انواع چیزهای دیگری را که وارد می‌شوند، حذف می‌کند.

عکس فوق‌العاده‌ای است. چطور می‌توان هوای یک لیوان را خارج کرد؟ خب، آن را وارونه می‌کنید و تکان می‌دهید. موفق باشید.

نه، شما آن را با آب پر می‌کنید. پس چگونه می‌توانم امیال شیطانی را از زندگی‌ام بیرون کنم؟ من زندگی‌ام را با مسیح پر می‌کنم و دیگر جایی باقی نمی‌ماند. این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم.

هیچ چیز، هیچ چیز در زندگی ما رقیب او نیست. چیزهای زمینی در نور جلال و فیض او به طرز عجیبی کم‌نور می‌شوند. و همانطور که همه ما می‌دانیم، این نور باید دائماً تغذیه شود.

در اینجا نیز، مهم است که در کلام باشیم. و هر روز در دعا. پرورش این تعهد، اما بیش از آن، این تسلیم به او در هر لحظه.

و بنابراین، همچنان که سلیمان پیر می‌شد، همسرانش قلب او را به سوی خدایان دیگر سوق دادند. حال دوباره، گذشتگان چهره‌هایی بر این نیروهای مختلف گذاشتند و آنها را خدا نامیدند. اما لذت، ما چهره را از آن برداشته‌ایم.

اما آفرودیت، یا ایشتار، یا هر نامی که گذشتگان به او داده بودند، او هنوز الهه لذت است. و میلیون‌ها آمریکایی در محراب او سجده می‌کنند. او همچنین خدای ثروت است.

خدای تسلی. اینجا جایی است که سلیمان به پایان خود رسید. فکر می‌کنم خیلی زود، در جلسه دوم، دیدیم که داوود در اول تواریخ دعا می‌کند که قلب سلیمان نسبت به خداوند کامل باشد.

سلیمان در دعای خود، این فصل هشتم، یعنی وقف معبد را ذکر می‌کند. سلیمان دعا می‌کند که دل‌های مردم نسبت به خداوند کامل باشد. و بنابراین، داوری در اینجا وحشتناک‌تر است. و هر یک از ما که واعظ بوده‌ایم، در معرض این خطر هستیم که در جماعت خود چیزهایی را بخواهیم که خودمان آنها را توجیه می‌کنیم.

و این همان چیزی بود که برای سلیمان اتفاق افتاده بود. ذره ذره به ذره. همچنان که دلیله به راز قدرت. سامسون نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد، او نیز به او نزدیک‌تر می‌شد.

سانتی‌متر به سانتی‌متر به سانتی‌متر. یواشکی به ما نزدیک‌تر می‌شود. و ما هم همینطور شده‌ایم. فقط این نیست که قلبش دیگر نسبت به خداوند کامل نیست.

او عشتاروت، الهه صیدونیان، و مولوک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان را می‌پرستید. بنابراین، سلیمان در نظر خداوند پلید بود. او کاملاً از خداوند پیروی نکرد.

حالا آنجا می‌گویید که او کاملاً از خداوند پیروی نکرد. متن عبری جالب است. می‌گوید که او از خداوند پیروی نکرد.

او کاملاً، کاملاً پشت سر خدا نبود. توجهش سرگردان بود. اینجا، آنجا، جای دیگر.

و باز هم، سرود ما برای این شب این است: ای خدا، ای خدا، آن اصل درون ترس الهی و هوشیارانه را به ما عطا کن. حساسیت به گناه، دردی که از آن نهراسیم.

کمکم کن، اولین رویکرد برای احساس غرور یا تمایل نادرست. آن آتش افروخته را خاموش کن. این چیزی است که این فصل یا این آیات بارها و بارها به من می‌گویند.

، و شما آن را تا آنجا دنبال می‌کنید. خداوند از سلیمان خشمگین شد زیرا قلب او از خداوند، خدای اسرائیل که دو بار بر او ظاهر شده بود، رویگردان شده بود. آن دو بار چه بودند؟ چند لحظه پیش در مورد اول صحبت کردیم.

، در جبعون، وقتی که او درخواست حکمت کرد. و نکته مهم این است که ما دقیقاً نمی‌دانیم سلیمان چه دید، اما فعل ظاهر شده است. بار دوم چه بود؟ ببخشید؟ در فصل ۹. خوب، من که مجبور نیستم رانندگی در حالت مستی را ادامه دهم.

بسیار خوب. بله، پس از وقف معبد، خداوند بر او ظاهر شد. حال، به نظر شما چرا این نکته اینجا مطرح شده است؟ خداوند، خدای اسرائیل، که دو بار بر او ظاهر شده بود.

فکر می‌کنید چرا این نکته مطرح شده است؟ بسیار خب. خداوند برای بسیاری از مردم ظاهر نمی‌شود. بله.

بله. خب، این صرفاً به خاطر آموزش‌هایی که لایوان به او داده بودند نبود، بلکه او دو تجربه قابل توجه از حضور و واقعیت خدا داشت.

و با این حال. و باز هم، این به من می‌گوید، هیچ تجربه‌ای وجود ندارد که شما را در برابر افتادن تضمین کند، مگر اینکه واقعاً توجه کنید. فکر می‌کنید این نشان می‌دهد که چرا ما واقعاً به یکدیگر نیز نیاز داریم؟ کاملاً.

کاملاً. یکی از قسمت‌های مورد علاقه من در کتاب مقدس، فصل سوم کتاب ملاکی است، جایی که شما همین الان جمله‌ی بدبینان را خواندید: خب، خدا آشکارا کلاهبرداران را دوست دارد زیرا آنها ثروتمند و در رفاه هستند. پس چه فایده‌ای دارد که ما همیشه برای خدا سوگواری کنیم؟ آیه‌ی بعدی این است که کسانی که از خداوند می‌ترسیدند با یکدیگر صحبت کردند و خدا شنید و باعث شد نام آنها در کتاب یادبود نوشته شود.

من عاشق اینم. دارم میگم، ای بابا، من فقط، من نمی‌فهمم. من شرارت تو دنیا رو نمی‌فهمم.

نمی‌فهمم چرا آدم‌های کلاهبردار پولدار می‌شوند و آدم‌های خوب رنج می‌برند. فقط دارم فکر می‌کنم، و ازت می‌خوام که بیای کنارم و دستت رو دور شونه‌ام بذاری و بگی، جان، من ایمان دارم. اینها کارهای بزرگی هستند که خدا در زندگی من انجام داده، و جان، من می‌دونم که او کارهای خوبی هم در زندگی تو انجام داده.

بیا با هم ادامه بدیم، ها؟ و خدا میگه، جبرئیل، جبرئیل، اسمشون رو سریع بنویس. آره. بله، کاملاً درسته.

کاملاً درست است. ما به یکدیگر نیاز داریم. ما به کلمه نیاز داریم.

ما به دعا نیاز داریم. ما به مشارکت مسیحی نیاز داریم که ما را در طول مسیر تشویق کند. بله، بله.

خب، در آن دو حضور، خدا چه کار کرده بود؟ باز هم، هفته‌ی پیش کمی در این مورد صحبت کردیم. اولی کمی مثبت‌تر به نظر می‌رسد. دومی خیلی مثبت نبود.

اما در هر دوی آنها، خدا چه کرد؟ او سلیمان را به چالش کشید تا با صداقت رفتار کند و از راه‌های او پیروی کند. او سلیمان را به چالش کشید تا با صداقت و در راه‌های او گام بردارد. در هر یک از آنها هشدار وجود داشت.

یک نعمت. در مورد اول، خدا می‌گوید، من از تو خیلی راضی هستم. تو ثروت نخواستی

تو قدرت بر دشمنانت را نخواستی. تو حکمت خواستی. و من این کار را برای تو انجام خواهم داد و به دیگران نیز به عنوان سود خواهم داد.

در دومی، او می‌گوید، من این خانه را برکت خواهم داد. من اینجا را مکانی برای نام خود قرار خواهم داد. مگر اینکه، مگر اینکه شما روی برگردانید.

اگر تو و قومت روی برگردانید، من این خانه را رد می‌کنم و آن را به زبانه‌دانی تبدیل می‌کنم. هیچ چیز مقدسی در این مکان وجود ندارد. تنها مقدس، من هستم.

و اگر اینجا باشم، آنجا مکان مقدسی است. اما اگر بروم، فراموشش کن. دوباره، به کلیساهایی که به مغازه‌های عتیقه‌فروشی تبدیل شده‌اند نگاه می‌کنم و قلبم فرو می‌ریزد.

اما یادم آمد. اگر خدا آنجا نباشد، فقط یک ساختمان است. فقط یک ساختمان است.

بنابراین، به سلیمان هشدار داده شده است. او شخصاً هشدار داده شده است. با این حال، او روی برگردانده است.

حالا به ما گفته شده که یهوه قرار است یک قبیله را برای خاندان داوود باقی بگذارد. او می‌گوید، من پادشاهی را از دست شما خواهم گرفت. به خاطر داوود، این کار را با شما نخواهم کرد.

من این کار را با پسر تو خواهم کرد. اما پادشاهی را از دست تو خواهم گرفت. اما یک قبیله برای داوود باقی خواهم گذاشت.

و به خاطر اورشلیم، که من برگزیده‌ام. این آیه ۱۳ است. حال، چرا خدا این کار را می‌کند؟ چرا خدا یک قبیله را برای داوود باقی می‌گذارد؟ خب، با وجود تمام گناهانش، این آیه می‌گوید که او مردی موافق قلب خدا بود.

بسیار خب، بسیار خب. در آن زمان، گفته می‌شود که او مردی موافق قلب خدا بود. علیرغم بتشعب و اوریا، آن حادثه وحشتناک، روش زندگی او این بود که من خدا را می‌خواهم، و راه خدا را می‌خواهم، و اراده خدا را می‌خواهم.

این الگوی زندگی او بود. و وقتی داوود را با سلیمان مقایسه می‌کنید، برایم جالب است. در سلیمان، این پیشرفت آهسته و تدریجی به سمت ارتداد نهایی را می‌بینید.

در مورد داوود، شما با این حادثه‌ی جداگانه و وحشتناک روبرو هستید. اما این حادثه‌ای است که در الگوی ثابت زندگی او یک استثنا محسوب می‌شود. بنابراین، بله، به نوعی می‌توان گفت که خدا می‌گوید، من می‌خواهم یاد داوود را زنده نگه دارم.

و درست از طریق کتاب پادشاهان، پادشاهان بر اساس اینکه آیا در مسیری که داوود رفت، گام برداشتند داوری خواهند شد. این موضوع بارها و بارها مطرح خواهد شد و ما آن را خواهیم دید. بنابراین، بله، این یکی از آنهاست. صرفاً به عنوان یک پادشاه، به عنوان یک خاطره.

دیگه چی؟ داوود؟ آره، خدا قولش رو داد. خیلی خب، خدا به داوود یه پادشاهی ابدی وعده داد. بله، پس یه پاداش به داوود.

دو، به وعده‌هایش عمل می‌کند. دلیل سوم چیست؟ این شهادی بر حضور یا تجربه تجسمی است. خب، من این را دوست دارم.

کمی کلیشه‌ای به نظر می‌رسد. شهادی بر یک تجربه تجسمی. این را بیشتر توضیح بده.

فقط این واقعیت که در شرایط انسانی، یک مکان وجود دارد. یک خاطره وجود دارد. بسیار خب، یک خاطره، یک مکان، یک موقعیت.

او از داوود و اورشلیم نام می‌برد. بله، بله. فکر می‌کردم مورد دیگر خیلی واضح باشد.

چرا خدا در نهایت داوود را انتخاب کرد؟ سخت است. عیسی! عیسی! از طریق داوود است که مسیح قرار است بیاید. بنابراین، ما باید یک قبیله را برای داوود حفظ کنیم.

ما باید مرزی را حفظ کنیم، شرایطی که ایمان تا زمان ظهور مسیح حفظ شود. و از شما می‌خواهم که به مزمور ۲ نگاه کنید. این تصویری فوق‌العاده از صداهای چندگانه است. ما با مزمورنویس شروع می‌کنیم که صداهای ملت‌ها را نقل می‌کند.

چرا ملت‌ها بیهوده از دسیسه‌ی مردم خشمگین می‌شوند؟ پادشاهان زمین علیه خداوند و مسیح او شوریده و «با هم مشورت می‌کنند و می‌گویند»: «بیایید بمب‌هایشان را منفجر کنیم و خارهایشان را از خود دور کنیم. پس خدا چه واکنشی نشان می‌دهد؟ ای خدای من، ای خدای من. ملت‌ها در شورش هستند.

چه کار کنم؟ او که در آسمان‌ها نشسته است، می‌خندد. خداوند آنها را مسخره می‌کند. مثل آن بچه‌ی دو ساله روی صندلی بلند.

پدر می‌خندد: «از اینجا بروید!» «سپس او با خشم خود با آنها سخن خواهد گفت و آنها را با خشم خود خواهد ترساند و خواهد گفت»: «اما من پادشاه خود را در صهیون، کوه مقدس خود، منصوب کرده‌ام. این یک کار تمام شده است.»

بنابراین، ما با صحبت‌های مزمورنویس و نقل قول از ملت‌ها شروع می‌کنیم. سپس به صحبت‌های خدا می‌پردازیم. حالا به مسیح می‌رسیم.

من از فرمان سخن خواهم گفت. خداوند به من گفت: تو پسر من هستی. امروز تو را به دنیا آوردم.

از من بخواه، و من ملت‌ها را میراث تو خواهم ساخت، و اقصای زمین را ملک تو. تو آنها را با عصای آهنین خواهی شکست و مانند کوزه‌گر آنها را خرد خواهی کرد. آری، همه ملت‌ها در تصرف پسر داوود و پسر خدا خواهند بود.

سپس به مزمورنویس بازمی‌گردیم. اکنون ای پادشاهان، خردمند باشید. ای فرمانروایان زمین، هوشیار باشید.

با ترس به خداوند خدمت کنید و با لرز شادی کنید. و آیا این یک خط عالی نیست؟ با لرز شادی کنید. وای، او خداست.

آیا این عالی نیست؟ بله، بله، او خداست. و این عالی است. پسر را ببوسید، مبادا خشمگین شود و شما در راه هلاک شوید.

زیرا خشم او به سرعت شعله‌ور می‌شود. خوشا به حال همه کسانی که به او پناه می‌برند. من یک قبیله را برای داوود نگه خواهم داشت، به عنوان پاداش، یادگاری، وفای به وعده او، به عنوان نشانه‌ای از اینکه خدا در زمان و مکان با تک تک انسان‌ها کار می‌کند، و به عنوان پایه و اساس آمدن مسیح.

من آن را روی کاغذ نیاوردم، اما دوست دارم به مرجع دیگری هم نگاهی بیندازیم. اینها چهار آیه ابتدایی مزمور ۸۹ هستند. من از عشق پایدار خواهم سرود.

هیسد. اگر کسی در کلاس من باشد، کلمه هیسد را یاد خواهد گرفت. عشق پایدار خداوند

هر کسی که به شما می‌گوید خدای عهد عتیق خدای خشم است، لطفاً در مورد کلمه «حیسد» برایش بگویید. ۲۵۰ بار در عهد عتیق. عشق پایدار، مهربانی عاشقانه، عشق بی‌دریغ، لطف و رحمت، همه در این کلمه خلاصه شده‌اند.

من تا ابد از محبت پایدار خداوند خواهم سراپید. با دهان خود، وفاداری تو را اعلام خواهم کرد. و کلمه عبری «امونه» به معنای حقیقت است.

من فکر می‌کنم ما اغلب اوقات وفاداری و حقیقت را از هم جدا می‌کنیم. و عهد عتیق به ما اجازه این کار را نمی‌دهد. ما اینجا در مورد حقیقت به عنوان مجموعه‌ای از ایده‌های عینی صحبت می‌کنیم.

خب، این درست است. درست است. اما اساس همه اینها این واقعیت است که خدای ما به کلامش وفادار است.

امونه تو برای همه نسل‌ها خواهم سراپید. زیرا گفتم، عشق پایدار تا ابد بنا خواهد شد. وفاداری خود را در آسمان‌ها استوار خواهی کرد.

آیا می‌خواهی بدانی خدا در عهد عتیق کیست؟ او عشق پایدار و حقیقت و حیانی است. او اینگونه است. تو. گفته‌ای که من با برگزیده‌ام عهد بسته‌ام.

من برای بندهام داوود قسم خورده‌ام که نسل تو را تا ابد پایدار خواهم ساخت و تخت تو را برای همه نسل‌ها بنا خواهم کرد. پس بله، بله، در یک نسل چنین شده است که ده قبیله از میان آنها کنده شده‌اند.

اما یکی، یکی برای داوود باقی مانده است. خدا گناه را مجازات خواهد کرد، اما آن گناه مانع اهداف نجات‌بخش نهایی او نخواهد شد. بسیار خوب، پس اینقدر طول کشید تا ۱۳ آیه را بخوانیم.

حالا، باید بقیه‌ی فصل را انجام دهیم. اما فکر می‌کنم خیلی سخت نباشد، چون بقیه‌ی فصل بیشتر روایت‌گونه است. و اینجا دو دشمن داریم که قیام می‌کنند.

این آیات ۱۴ تا ۲۵ است. دو دشمن. و فکر می‌کنم جالب است، یکی از ادوم است که در جنوب، در منتهی‌الیه جنوب قرار دارد.

آن حداد است. دیگری دلیل است و او در سوریه است که در شمال قرار دارد. بنابراین به نوعی این تصویر را داریم که حتی در روزهای صلح او، دشمنانی در شمال و جنوب کشور در حال فعالیت بودند.

کرم‌ها آنجا بودند. و مگر اینکه با وفاداری معنوی از آنها دور نگه داشته شده باشند، منتظر بودند. پک-من.

بعضی از شما به اندازه کافی سن دارید که در مورد پک-من بدانید. خوب، بفرمایید. حالا، سوالی که مطرح کردم این است که خیلی جالب است، هم در آیه ۱۴، خداوند دشمنی به نام حداد ادومی را علیه سلیمان برانگیخت، و هم دوباره در آیه ۲۳، و خدا دشمن دیگری به نام ریزن، پسر الیاده، را علیه سلیمان برانگیخت.

اما در هر دو مورد، داستان به این شکل ادامه می‌یابد که چگونه این افراد به دلیل کاری که داوود انجام داده بود، فرار کردند. در ادوم، آنها سعی کردند هر مرد ادومی را بکشند. حداد پسری بود که به همراه چند نفر از رهبران ادومی به ادوم فرار کرد.

با عقل، به ما گفته می‌شود که وقتی داوود ارتش زوبا را نابود کرد، عقل گروهی از مردان را دور خود جمع کرد و رهبر آنها شد. بنابراین، به یک معنا، این احساسات بد، این سرکشی، از چیزی که ممکن است افراط داوود بوده باشد، ناشی شد. خوب، آیا داوود باعث آن شد؟ یا خدا آنها را برانگیخت؟ من فکر می‌کنم پاسخ مثبت است.

فکر می‌کنم خیلی شبیه یوسف است. کتاب مقدس به ما می‌گوید که یوسف به مصر فرستاده شد زیرا خدا می‌دانست قحطی در راه است و او کسی را در مصر می‌خواست که بتواند خانواده را نجات دهد. او، پس خدا کاری کرد که آن برادران حسادت کنند.

نه؟ نه؟ به نظر من، چیزی که ما وقتی به زندگی نگاه می‌کنیم می‌بینیم، این نمونه‌ی شگفت‌انگیز از خلاقیت خداست. او می‌تواند از هر چیزی برای رسیدن به اهداف خوبش استفاده کند. حتی انتخاب‌های بد ما.

این بدان معنا نیست که او ما را مجبور به انجام انتخاب‌های شیطانی کرده است. اگر ما انتخاب‌های شیطانی را مرتکب نشده بودیم، او راه دیگری برای انجام اهداف خوب خود پیدا می‌کرد. اما او آنقدر قدرتمند و خلاق است که می‌تواند حتی کارهایی را که ما به اشتباه انجام داده‌ایم، بگیرد و از طریق آنها به اهداف خوب خود برسد.

به همین ترتیب، من امروز در کلاس الهیات عهد عتیق خود این بحث را داشتم. نمی‌دانم که آیا در آن خیلی موفق بودم یا نه، اما در نهایت این خدا بود که این کار را انجام داد. هیچ اتفاقی نمی‌افتد که به نحوی از انحاء از دست خدا خارج شود.

مطمئنم که تقریباً در هر مسئله‌ای، مرز باریکی وجود دارد که قبلاً هم گفته‌ام. وسط جاده به پهنای لبه تیغ است و در دو طرف آن گودال‌های عمیقی وجود دارد. از یک طرف، شما حاکمیت الهی دارید.

او پادشاه است. و هر اتفاقی که در جهان می‌افتد به خواست او رخ می‌دهد. از طرف دیگر، اراده آزاد وجود دارد.

ما انتخاب‌های واقعی داریم که باید انجام دهیم. و این انتخاب‌های واقعی عواقبی دارند. خوب، کدام یک؟ آیا خدا بر جهان حکومت می‌کند و اراده خود را در همه چیز به انجام می‌رساند؟ بله.

آیا ما انسان‌ها آزادی و مسئولیت داریم؟ بله. چطور این دو را کنار هم می‌گذاری، اسوالد؟ نمی‌دانم. فقط می‌توانم بگویم که ما جرأت نداریم در تلاش خود برای آموزش واقعیت اراده آزاد، حاکمیت را از بین ببریم.

و ما جرأت نداریم آزادی و مسئولیت انسانی را در تلاش خود برای حفظ حاکمیت الهی از بین ببریم. آیا این با آیه‌ای در رومیان که می‌گوید خدا همه چیز را برای رسیدن به اهدافش با هم کار می‌کند، مطابقت دارد؟ برای کسانی که طبق اهداف او فراخوانده شده‌اند. بله.

خدا در همه چیز دست دارد. بله. بله.

خطر بزرگ و من در زندگی طولانی و بد خود، تغییر جذابی را در برخی از افرادی که حساب دیفرانسیل و انتگرال پنج نقطه‌ای بودند، دیده‌ام. هیچ اتفاقی نمی‌افتد که توسط خدا تعیین نشده باشد. بنابراین، اراده آزاد واقعاً به عنوان یک توهم وجود دارد.

من دیده‌ام که آنها کاملاً تغییر موضع داده‌اند و گفته‌اند، بله، اراده آزاد وجود دارد، پس خدا از آینده خبر ندارد. آنها از یک گودال به گودال دیگر رفته‌اند. اما به نوعی در مشکلات ذهن‌های کوچک خود باید آنها را کنار هم نگاه داریم.

و روشی که من انجام می‌دهم، روشی که می‌گویم، این است که هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر اینکه از دست خدا، خارج باشد. این یعنی او ممکن است اجازه داده باشد، اما باعث آن نشده است. و چون اجازه داده است بنابراین لطف دارد که هر آنچه را که به عهده‌ام گذاشته شده است، به من عطا کند.

برای من این خبر خوبی است. اگر این اتفاق افتاده باشد، پس من تنها هستم. اما اگر خدا اجازه داده باشد، پس من تنها نیستم.

بنابراین، من این متن را به عنوان تأییدی بر این نکته می‌بینم. بله، به احتمال زیاد داوود در نبردها و مبارزاتش زیاده‌روی کرده است. اگر چنین باشد، و او علت اصلی این شورش‌ها باشد، خدا در حال انجام این کار است. تا هدف بزرگتر خود را به انجام برساند.

خوب، پس می‌رسیم به یربعام. چه شخص جذابی. همانطور که اشاره کردم، او را در پس‌زمینه می‌بینیم.

او سرپرست کار اجباری از دو قبیله شمالی است. خاندان یوسف، افرایم و منسی هستند. این دو قبیله بزرگترین قبایل شمال هستند.

بانفوذترین، قدرتمندترین. و شاید فکر کنید که در آن مقام، او منفور می‌شد. اما واضح است که اینطور نیست.

، وقتی او به مصر فرار می‌کند، مردم آن قبایل با او در تماس هستند. و وقتی اوضاع رو به وخامت می‌رود، دوباره او را صدا می‌زنند. خیلی جالب است.

اما او همان است. و پیامبر به سراغ او می‌رود. پیامبر بودن سخت بود.

خدا به او می‌گوید، باشه اخیا، ازت می‌خوام بری یه کت و شلوار نو بخری. برو مرکز شهر، هاوارد میلر و بهترین کت و شلواری که می‌تونی پیدا کنی رو برای خودت بخر. عالیه.

حالا برو بیرون و یربعام را ببین. او را در جاده، وقتی که دارد از شهر خارج می‌شود، بگیر. باشه.

!و حالا بهش بگو، جرو بام، این کت و شلوار ۵۰۰ دلاری رو بردار و به ۱۲ تکه تقسیمش کن. خدایا! خدایا
تا از جرو بام رو بردار. ۱۰ تا رو بردار.

آن دوازده قبیله، یهودا هستند و لاوی از نظر قلمرو و این جور چیزها کاملاً از تصویر خارج شده است. یهودا تنها قبیله‌ای است که باقی مانده و قلمرو دارد. و بعد ده قبیله دیگر هم هستند که قلمرو دارند.

و بعد لوی از بین همه آنها پراکنده می‌شود. پس، بله. بله.

و پاسخ مثبت است. به یاد داشته باشید که بنیامین خوانش نسبتاً کوچکی دارد. اینجا کم و بیش افرایم و آنجا منسی است و سپس منسی نیز از اینجا به آن طرف رودخانه رفت و خب افرایم تمام راه را تا رودخانه رفت.

بنجامین اینجا توی این نوار بود. قرار بود دن اونجا باشه، اما هیچوقت نتونستن از پشش بر بیان. آخرش رفتن به شمال یا یه مسیر دیگه ساختن.

بنابراین، بنیامین اینجاست و اورشلیم در واقع در قلمرو بنیامین است. بنابراین در ابتدا بنیامین بخشی از اسرائیل، بخشی از قبایل شمالی بود، اما خیلی سریع یهودیان اساساً قلمرو خود را تا آنجا گسترش دادند و بیشتر بنیامین را تصرف کردند. اما در ابتدا فقط یهودا بود، اما در نهایت به یهودا و بیشتر بنیامین تبدیل شد.

خوب. بنابراین، به یربعام اختیار تام داده می‌شود. او می‌گوید، پیامبر می‌گوید، برای خدا این آیه ۳۸ است، پایان آن، من با تو خواهم بود، من برای تو سلسله‌ای پایدار مانند سلسله‌ای که برای داوود ساختم، خواهم ساخت و اسرائیل را به تو خواهم داد.

سرزمین من. یک سلسله پایدار. سلسله داوود ۳۵۰ سال دوام آورد.

یربعام هم می‌توانست همین را داشته باشد. این چیزی است که به نظر می‌رسد. اما، او می‌گوید الزاماتی وجود دارد.

الزاماتی که اگر به این آیه نگاه کنید در آیه ۳۸ آمده است؛ اگر به آیه ۳۳ نگاه کنید، دقیقاً در سلیمان به صورت منفی تکرار شده‌اند. اولاً، اگر آنچه را که من دستور می‌دهم انجام دهی، سلیمان مرا ترک کرد. همان کلمه‌ای که برای طلاق استفاده می‌شود.

او مرا رها کرد. و به خاک افتاد. حالا دوباره، مطمئنم که در این مورد صحبت کرده‌ام، اما همیشه وقتی در یک مراسم امروزی، رهبر گروه می‌گوید، حالا لطفاً بایستید و در جایگاه پرستش قرار بگیرید، خنده‌ام می‌گیرد.

این را بنویسید. هر بار که عبادت را در عهد عتیق می‌خوانید، سجده است. آیا می‌خواهید در حالت عبادت قرار بگیرید؟ همگی روی زمین بایستید.

با این حال، وقتی روی زمین افتاده‌ای، خواندن کمی سخت است. او مرا رها کرد و در برابر اشتاروت و میلکوم و چموش سجده کرد.

با اطاعت از دستورات من قدم بردار. ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم و تا زمانی که من اینجا هستم، به صحبت در مورد آن ادامه خواهیم داد. زندگی با خدا یک پیاده‌روی است. من گفته‌ام که گناه ذره ذره رشد می‌کند. فداکاری قدم به قدم رشد می‌کند.

با او قدم بزن، دست او را محکم‌تر و محکم‌تر بگیر، با هر سرعت گرفتن یا کند شدن هماهنگ‌تر شو. با اطاعت از دستورات من قدم بردار.

او مطیع نبود. کاری را که از نظر من درست است انجام بده. من این عبارت را دوست دارم.

می‌دانم چرا زبان عبری را دوست دارم. به این دلیل است که خیلی ملموس است. می‌توان گفت کاری را که برای من درست است انجام بده.

بیا از نگاه من به زندگی، از نگاه تو، کار درست رو انجام بدیم.

او در نظر من درست عمل نکرد. از فرامین و احکام من اطاعت کنید. او اطاعت نکرد.

و در واقع (serving) و نگه داشتن (obey) و من مجذوب تفاوت کلمات در آنجا هستم. اطاعت کردن آنها مترادف هستند.

اما اطاعت کردن، توجه کردن، نگهداری دادن و مراقبت کردن است. بنابراین، من می‌خواهم بدانم خدا چه می‌خواهد و می‌خواهم برای انجام آن بسیار مراقب باشم. نگهداری دادن.

برای حفظ کردن. زیرا آنچه او می‌خواهد خوب است. بنابراین، خدا به یربعام می‌گوید، اگر کاری را که سلیمان نکرد انجام دهی، اگر آنچه را که من دستور می‌دهم انجام دهی، اگر مانند داوود از دستورات من اطاعت کنی، همان چیزی است که جمله کامل می‌گوید: اگر آنچه را که در نظر من درست است انجام دهی، اگر از فرامین و دستورات من اطاعت کنی، این پادشاهی را برای همیشه خواهی داشت! وای! و بنابراین، سلیمان چگونه پاسخ داد؟ درست مانند کاری که شائول با داوود انجام داد.

سلیمان این خبر را شنید. جانشین تو مسح شده است. او را بکشید! او را بکشید! او بدین ترتیب، یربعام مانند داوود فرار کرد.

اما همانطور که در پیش‌زمینه اشاره کردم، وقتی داوود فرار کرد، فقط کمی از مرز یهودا به فلسطین گریخت. و او ارتباط بسیار نزدیکی با مردم یهودا در سرزمین مادری‌اش داشت. وقتی یربعام فرار کرد، به مصر رفت، جایی که قرار نبود آنها به آنجا برگردند.

و من باید از خودم بپرسم که آیا آن سال‌ها در آن سرزمین دوردست بت‌پرستان بر او تأثیر گذاشته و باعث شده که او انتخاب‌های بدی را که بعداً انجام داد، انجام دهد یا نه. نمی‌دانم. فقط این را جالب می‌دانم.

خب، این به ما چه می‌گوید؟ اعتماد کن و اطاعت کن! اعتماد کن و اطاعت کن! مرا دوست داشته باش! مرا دوست داشته باش! او را دوست داشته باش! خدا را دوست داشته باش! از روحت محافظت کن! به من

کمک کن. اولین رویکرد، احساس غرور یا یک میل نادرست است. برای گرفتن سرگردانی اراده‌ام، برای خاموش کردن آتش شعله‌ور. هیچ جایزه‌ای برای شروع‌های خوب داده نمی‌شود.

جام‌ها وقتی به پایان مسابقه می‌رسند، به شما داده می‌شوند. به لطف خدا، بگذارید هر یک از ما آن را به خوبی به پایان برسانیم. بگذارید هر یک از ما مصمم باشیم که فرامین او را بدانیم و به آنها عمل کنیم.

آنها را با شادی انجام دهید. دوباره، دشمن کارهای زیادی با ما کرده است. این خدای شیطانی است که می‌خواهد شما ناراضی باشید.

نه، اینطور نیست. به جمله‌ی خدای خوب هست که میگه، این روشیه که برای زندگی کردن ساخته شدی. دو طرفش باتلاقه.

نمی‌خواهی بری اونجا. با من قدم بزن. دستمو بگیر.

و من تو را از باتلاق‌ها دور نگه می‌دارم. مراقب چشمان من باش و آنچه را که در نظر من درست است انجام بده. فرامین و احکام مرا بجا آور.

آمین. پدر آسمانی، از تو به خاطر این تصویر بسیار دشوار سپاسگزاریم. ما برای آنچه که می‌توانست به عنوان راهی برای تأثیرگذاری بر جهان از اسرائیل استفاده شود، سوگوارییم.

اما سلیمان فریب خورد. فریب هوس‌های خود. فریب هوش خود. فریب ثروت باورنکردنی خود.

پروردگارا، به ما کمک کن. سطح وسوسه ما به هیچ وجه به اندازه وسوسه او نیست. اما هنوز هم بسیار واقعی است. مراقب ما باش و ما را حفظ کن. کمکمان کن تا دستمان تا انتهای راه در دست تو باشد. به نام تو، از ما محافظت کن. آمین.